

تأملی در ادله ضرورت علی

محمد حسین زاده / دانشجوی دکتری حکمت متعالیه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Mhosseinzadeh110@gmail.com

غلامرضا فیاضی / استاد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

دریافت: ۹۲/۱۱/۱۴ پذیرش: ۹۳/۷/۱۹

چکیده

مسئله ضرورت علی از مسائل مهم و بنیادین فلسفه اسلامی است که در مباحثی همچون جبر و اختیار و حدوث و قدم زمانی عالم نقش اساسی دارد. در این مقاله پس از بیان اقسام ضرورت علی، مهم ترین ادله موافقان تبیین شده است. پس از بررسی این ادله، این نتیجه به دست آمده که همه آنها از اثبات مطلوب خود ناتوان اند. بیشتر ادله ضرورت علی مبتلا به مغالطه مصادره به مطلوب اند و در آنها شخص استدلال کننده پیش از اقامه استدلال، به صورت ناخودآگاه ضرورت علی را مفروض پنداشته است. در پایان دلیلی که به خوبی می تواند ضرورت علی را انکار کند و تاکنون توسط منکران به کار گرفته نشده، تبیین شده است.

کلیدواژه‌ها: ضرورت علی، علت تامه، وجوب سابق، ضرورت بالقیاس معلول، ترجیح بدون مرجح، ترجیح بدون مرجح، علت مختار، سلطنت ذاتی.

مقدمه

امتناع تحقق معلول بدون علت تامه، از امور بدیهی است که فیلسوفان و متکلمان اسلامی درباره‌اش اتفاق نظر دارند؛ اما این دو گروه درباره‌ی ضرورت علی یا همان انفکاک‌ناپذیری معلول از علت تامه، با یکدیگر هم‌عقیده نیستند. بیشتر متکلمان این ضرورت را درباره‌ی فاعل مختار انکار کرده‌اند. در این میان برخی فیلسوفان معاصر نیز با رویکردی متفاوت از رویکرد متکلمان، ضرورت علی را منکر شده‌اند. از نظر این افراد، همه‌ی ادله‌ای که برای اثبات ضرورت علی اقامه شده، از اثبات مطلوب خود ناتوان‌اند. در این مقاله با نگاهی انتقادی، مهم‌ترین ادله‌ی ضرورت علی را بررسی، و در پایان به یکی از ادله‌ی انکار ضرورت علی اشاره می‌کنیم.

۱. اقسام ضرورت علی و ادله آنها

ضرورت علی در فلسفه اسلامی یک بار در مباحث مواد ثلاث و به‌منزله قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد و ما لم یمتنع لم یعدم» مطرح می‌شود، و بار دیگر در مباحث علیت به‌منزله «وجوب وجود المعلول عند وجود علته التامة». تفاوت و جویی (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۲۰ق، فصل پنجم از مرحله چهارم، ص ۷۴) که در مباحث مواد ثلاث مطرح شده با وجوب مطرح در مباحث علیت، این است که در قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد»، سخن درباره‌ی ضرورت و وجوب بالغیر است که یک وصف نفسی است؛ لکن در مباحث علیت، سخن از ضرورت بالقیاس و دوطرفه علت و معلول نسبت به یکدیگر است که وصفی نسبی است. البته ضرورت بالقیاس علت تامه نسبت به معلول (که از آن به ضرورت معلولی تعبیر می‌شود)، میان فیلسوفان مسلمان مورد اختلاف نیست و قابلیت نزاع ندارد.

۱-۱. ادله ضرورت سابق

۱-۱-۱. لزوم تسلسل ناشی از امکان وجود معلول

این استدلال را ابن‌سینا اقامه کرده و بیان منطقی‌اش بدین شرح است:

۱. وجود ممکن از غیر نشئت می‌گیرد و این غیر، همان علت اوست؛
۲. اگر هنگام تحقق علت، وجود معلول واجب نبوده، بلکه ممکن باشد، در این صورت معلول برای دریافت وجود، نیازمند وجودی دیگر غیر از علت مزبور خواهد بود؛ زیرا امکان، مناط احتیاج به علت است و با وجود علت قبلی، هنوز امکان باقی است؛
۳. با آمدن علت جدید و نقل کلام به آن، اگر معلول واجب شود، مطلوب ثابت است و اگر باز هم ممکن باشد، چون امکان مناط احتیاج به علت است، شیء ممکن برای موجود شدن نیازمند علتی دیگر خواهد بود؛
۴. مطرح شدن پرسش درباره علل جدید یا به تسلسل در علل می‌انجامد و یا به وجوب بالغیر برای معلول؛
۵. چون تسلسل در علل محال است، در نتیجه موجود شدن شیء ممکن به «وجوب بالغیر» ممکن می‌انجامد؛

نتیجه: پس شیء تا واجب نشود موجود نمی‌شود (ابن سینا، ۱۹۸۰، ص ۵۵-۵۶).

بر این استدلال، دو اشکال وارد است.

اشکال اول: مقدمه دوم استدلال نادرست است؛ زیرا علت تامه، علتی است که برای تحقق معلول کفایت می‌کند و وجود معلول متوقف بر چیز دیگری جز آن نیست. حال اگر در صورت تحقق علت تامه، وجود معلول ضروری نبوده، بلکه ممکن باشد، این امکان سبب نمی‌شود تا تحقق معلول نیازمند علتی دیگر باشد؛ چراکه همان علت اول توان برطرف کردن همه نیازهای معلول را دارد و با این حال وجود معلول ضروری نشده است. تمسک به علت دیگر برای موجود شدن معلول، در صورتی صحیح است که علت تامی که محقق شده، برای موجودیت آن معلول بسنده نباشد؛ درحالی‌که علت تامه برای موجودیت آن، کافی است. به عبارت دیگر، متمسک شدن به علت دیگر، ناشی از آن است که شخص استدلال‌کننده پیش از اقامه استدلال، این مطلب را پذیرفته که معلول برای موجود شدن باید ضروری شود و آنگاه برای حصول ضرورت به علتی دیگر متمسک شده است؛ درحالی‌که هنوز ضرورت سابق برای تحقق معلول ثابت نشده است.

لذا می‌توان گفت که این استدلال مبتلا به مغالطهٔ مصادره به مطلوب است. به عبارت سوم کسی که می‌گوید ضروری نبودن وجود و عدم، مناط احتیاج به علت است و شیء ممکن چون وجود و عدمش ضروری نیست به علت نیاز دارد، از قبل ضروری بودن معلول را برای موجود شدن آن مسلم پنداشته است؛ آن‌گاه از مناط احتیاج بودن «لا ضرورت»، برای اثبات ضرورت سابق استفاده می‌کند و این مصادره به مطلوب است. حق آن است که شیء ممکن (چه ماهیت و چه وجود) از جهت ضروری نبودن وجود و عدم، نیازمند علت تامه نیست؛ بلکه از آن جهت محتاج علت تامه است که ذات او متقاضی وجود و عدم نیست و خود نمی‌تواند نیاز خود را برآورد، یا به عبارت دقیق‌تر ذاتش برای انتزاع عنوان موجودیت از آن کفایت نمی‌کند؛ چه آن علت تام و کافی که محتاج‌الیه معلول است، موجب ضرورت یافتن وجود معلول شود، و چه پس از تحقق آن علت، معلول به حالت امکان باقی باشد. اشکال دوم: اشکال دوم این است که مقدمهٔ پنجم استدلال نیز ممنوع است؛ زیرا تسلسلی که در این استدلال موردنظر است، شرایط تسلسل محال را ندارد. توضیح مطلب این است که محال بودن تسلسل، مشروط به این است که اعضای سلسله وجود بالفعل داشته، بر یکدیگر مترتب بوده و اجتماع در وجود داشته باشند؛ درحالی‌که سلسلهٔ مزبور، فاقد شرط ترتب است. هیچ‌یک از اعضای سلسله که برای معلول موردنظر علت‌اند، معلول علل دیگر واقع نمی‌شوند و به سبب همین نکته بر یکدیگر مترتب نیستند (نراقی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۹۵-۴۹۶).

۲-۱. لزوم موجودیت ممکن بدون تخصص و تعیین

این دلیل را نیز ابن‌سینا در فصل ششم از مقالهٔ اول الهیات شفا (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۹) و فصل اول از مقالهٔ چهارم همین کتاب (همان، ص ۱۶۵) بیان کرده است. بیان منطقی استدلال بدین شرح است:

۱. اگر ممکن به وسیلهٔ علت (و در مقایسه با آن) واجب نباشد، هنگام وجود علت (و در مقایسه با آن) ممکن خواهد بود؛

۲. و اگر ممکن هنگام وجود علت (و در مقایسه با آن) ممکن باشد، نسبت به هیچ یک از وجود و عدم، تعیین و تخصصی نخواهد داشت؛
۳. موجود شدن ممکن بدون تخصص و تعیین محال است؛
۴. بنابراین در صورتی که ممکن هنگام تحقق علت واجب نشود، برای موجود شدن به شیء سومی نیازمند خواهد بود تا به وسیله آن، ممکن نسبت به وجود، تعیین و تخصص یابد.
۵. شیء جدیدی که ممکن به آن نیاز پیدا کرده، علت دیگری برای معلول خواهد بود و پرسش قبلی درباره اش تکرار می شود که آیا هنگام وجود این علت اخیر، وجود معلول ضرورت می یابد یا نه؟ در صورت تکرار پاسخ تا بی نهایت، پرسش هم تکرار می شود و تسلسل لازم می آید؛ درحالی که هنوز معلول تخصص و تعیین نیافته است.
- باید توجه داشت محذوری که در استدلال برای اثبات مدعا استفاده شده، محال بودن تسلسل نیست، بلکه موجود شدن معلول ممکن است که هنوز تعیین و تخصص نیافته است.

بررسی

اگر مراد از لزوم تعیین و تخصص ممکن در مقدمه سوم استدلال، این باشد که ممکن باید نخست تعیین و تخصص یابد و آنگاه در مرتبه بعد موجود شود، چنین چیزی عین مدعاست و قرار گرفتن آن در مقدمات استدلال مغالطه مصادره به مطلوب است؛ و اگر مراد این باشد که ممکن موجود باید متعین و متخصص باشد، در این صورت مقدمه چهارم ممنوع است و ممکن برای موجود شدن احتیاج به شیء سومی نخواهد داشت، بلکه همراه با وجود یافتن ممکن، تعیین و تخصص برایش حاصل آمده و با همان وجود از عدم متمایز می شود.

۱-۱-۳. لزوم خلف از طریق متساوی بودن علت تامه نسبت به وجود و عدم ممکن

این استدلال را می توان از عبارات ابن سینا در فصل اول از مقاله چهارم الهیات شفا با کمی تصرف و تغییر استفاده کرد (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۵-۱۶۷). صورت منطقی استدلال چنین است:

۱. اگر با وجود علت تامه، وجود معلول ضروری نشود، نسبت علت تامه به وجود و عدم معلول، متساوی خواهد بود؛
۲. اگر نسبت علت تامه به وجود و عدم معلول متساوی باشد، علت بودن علت تامه برای معلول از علت نبودن آن اولی نخواهد بود؛
۳. اگر علت بودن علت تامه برای معلول اولی از علت نبودن آن نباشد، علت تامه، علت تامه نخواهد بود و این خلف است.

بررسی

تساوی نسبت علت تامه به وجود معلول و عدم آن، مستلزم این نیست که علت تامه، علت تامه نباشد؛ زیرا علت تامه مشتمل بر همهٔ اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست؛ به گونه‌ای که ممکن برای موجود شدن به چیزی غیر از آنها نیاز ندارد؛ اما اینکه پس از تحقق این علت، تحقق معلول ضروری باشد، کانون اختلاف و نزاع است و فیلسوفانی که منکر ضرورت علی هستند، ادعا می‌کنند با وجود علت تامه، به سبب اختیار و سلطنت ذاتی علت بر معلول، ممکن است معلول موجود نشود.

با توجه به نکته‌ای که در تعریف علت تامه بیان شد، در مقام بررسی این استدلال باید گفت: مقدمهٔ دوم استدلال نادرست است؛ زیرا اگر نسبت علت تامه به وجود و عدم معلول مساوی باشد، عنوان «علت تامه» هم در صورت وجود معلول و هم در صورت عدم آن بر ذات علت، صادق است و در هر دو صورت، ذات علت، دربردارندهٔ همهٔ اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست.

تساوی علت تامه نسبت به وجود و عدم، وقتی می‌تواند محذور خلف در علت تامه را به همراه داشته باشد که ما از قبل، قایل به ضرورت سابق بوده و قید وجوب سابق را در معنای علت تامه گنجانده باشیم. همین امر موجب شده تا افرادی همچون علّامه طباطبائی قید ضرورت وجود معلول را در تعریف علت تامه بگنجانند. وی در تعریف علت تامه می‌نویسد:

فإنها [أى: العلة] إما أن تشتمل على جميع ما يتوقف عليه وجود المعلول بحيث لا يبقى للمعلول معها إلا أن يوجد وهي العلة التامة... (طباطبائی، ۱۴۲۰ق، فصل دوم از مرحله هفتم، ص ۱۱۱).

همان‌گونه که در آغاز این مقاله بیان شد، ضرورت علی یک بحث مورد اختلاف است که پس از پذیرش اصل علیت مطرح می‌شود. بنابراین اخذ قید وجوب معلول (که مربوط به فرع مورد اختلاف اصل علیت است) در تعریف علت تامه، و سپس استفاده کردن از تعریف ارائه شده در بحث حاضر، جز مصادره به مطلوب نمی‌تواند باشد که متأسفانه از دید بسیاری از فیلسوفان پنهان مانده است.

۴-۱-۱. لزوم تغییر حال ممکن با وجود علت تامه

صورت منطقی این استدلال که این‌سینا اقامه‌اش کرده، چنین است:

۱. هنگامی که علت تامه محقق شود، یا وجود ممکن ممتنع است، و یا ممکن به امکان عام است؛ زیرا ارتفاع نقیضین محال است؛
۲. لکن شق اول از تالی محال است؛ زیرا اگر پس از تحقق علت تامه، وجود ممکن ممتنع باشد، هیچ‌گاه ممکن به وسیله علت تامه خود موجود نمی‌شود و این به معنای عدم معلولیت آن شیء ممکن برای علت تامه خود است. بنابراین هنگام تحقق علت تامه، وجود ممکن، ممکن به امکان عام خواهد بود؛
۳. وقتی هنگام تحقق علت تامه وجود ممکن، ممکن به امکان عام باشد، در این صورت وجود آن ممکن، یا واجب [بالغیر] است یا نیست؛
۴. اگر وجود این ممکن واجب [بالغیر] باشد، در این صورت مطلوب ثابت است؛
۵. اما اگر واجب [بالغیر] نباشد، یا با وجود علت تامه حال ممکن نسبت به قبل از تحقق علت تامه تغییر کرده است و یا تغییر نکرده است؛
۶. لکن شق دوم تالی (عدم تغییر حال ممکن) محال است؛ زیرا مستلزم آن است که وجود و

عدم علت تام یکسان باشد و این خلف تام بودن علت است؛
۷. اما اگر حال ممکن پس از تحقق علت تام تغییر کرده باشد، یا تحقق ممکن واجب شده است و یا نه، بلکه هنوز ممکن بر حال امکان خود باقی است.
۸. شق دوم تالی محالی است؛ زیرا مستلزم آن است که پس از تحقق علت تام، حال ممکن فرقی نکرده باشد، درحالی که خلاف آن را فرض کرده بودیم؛
۹. با بطلان شق دوم از تالی منفصله، شق اول آن برای مقدم ثابت می‌شود؛ یعنی می‌گوییم پس از تحقق علت تام، تحقق ممکن واجب [بالغیر] شده است (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۵۴۸-۵۴۹).

بررسی

این استدلال تام نیست؛ چراکه اولاً به وسیله علت ناقصه نقض می‌شود. همین استدلال نسبت به علت ناقصه هم جاری است و می‌توان درباره علت ناقصه هم گفت اگر پس از تحقق علت ناقصه حال ممکن تغییر نکند و به حال امکان باقی بماند، وجود و عدم علت ناقصه فرقی ندارد، درحالی که هیچ فیلسوفی چنین ادعایی نکرده است؛
ثانیاً مقدمه هشتم استدلال ممنوع است؛ زیرا تغییر حال ممکن منحصر در واجب بالغیر شدن آن نیست بلکه این تغییر حالت می‌تواند برطرف شدن امتناع بالغیری باشد که قبل از تحقق علت تام، بر ممکن عارض شده بود.

۱-۱-۵. لزوم خلف در تمامیت علت تامه

این دلیل را قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمة‌الاشراق (شیرازی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۳۸) اقامه کرده و بیان منطقی آن بدین شرح است:
۱. هنگام وجود علت تامه، نسبت وجود ممکن به ماهیت، یا واجب است، و یا ممتنع و یا ممکن؛
۲. اما ممتنع نیست؛ زیرا در این صورت خلف لازم می‌آید و علتی که آن را تام فرض کرده بودیم، دیگر تام نخواهد بود. همچنین اگر معلول با وجود علت تامه ممتنع باشد؛ هیچ‌گاه هیچ

معلول و ممکنی موجود نخواهد شد؛

۳. همچنین هنگام وجود علت تامه، نسبت وجود به ماهیت، ممکن هم نخواهد بود؛ زیرا در این صورت جایز است با وجود علت تامه، معلول موجود نشود.
 ۴. جواز عدم معلول در صورت تحقق علت تامه به این معناست که وجود معلول، نیازمند چیز دیگری غیر از علت تامه است، درحالی که علت تامه مشتمل بر همه اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست، و این خلف در تمامیت علت است.
- بنابراین هنگام وجود علت تامه، وجود معلول ضروری خواهد بود.

بررسی

مقدمه چهارم استدلال ممنوع است؛ زیرا موجود نشدن معلول منحصر در این نیست که برای موجود شدن، به چیز دیگری علاوه بر علت تامه محتاج باشد، بلکه این احتمال نیز هست که موجود نشدن معلول مستند به سلطنت ذاتی فاعل باشد. در این صورت است که اگر معلول موجود شود، وجود آن مستند به وجود علت تامه و سلطنت آن است و اگر معلول موجود نشود، این عدم تحقق، مستند به سلطنت ذاتی علت تامه خواهد بود که این سلطنت نیز عین ذات فاعل است نه اینکه امر ضمیمه‌ای برای آن بوده باشد تا خارج از محدوده علت تامه قلمداد شود.

۱-۱-۶. لزوم ترجیح بلامرجح

- این دلیل را علامه حلی بیان کرده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۵). میراحمد علوی عاملی نیز از این برهان برای اثبات وجوب بالغیر و همچنین وجوب بالقیاس معلول نسبت به علت تامه استفاده کرده است (احمدی علوی، ۱۳۷۶، ص ۵۹۳). صورت منطقی استدلال چنین است:
۱. اگر معلول پس از تحقق علت تامه، واجب بالغیر نباشد، هم صدورش از علت تامه جایز است و هم عدم صدورش؛
 ۲. اگر هم صدور معلول از علت و هم عدم صدور آن جایز باشد، صدور معلول از علت،

ترجیح بدون مرجح خواهد بود؛

۳. ترجیح بدون مرجح محال است؛

نتیجه: پس از تحقق علت تامه، وجود ممکن واجب بالغیر خواهد بود.

بررسی

بررسی صحت و سقم استدلال، مبتنی بر بررسی قاعده استحالۀ ترجیح بدون مرجح است که در استدلال به کار رفته و مورد قبول و انکار موافقان و مخالفان ضرورت علیّی واقع شده است. می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین ادله در محل بحث همین دلیل است و روشن شدن صحت و سقم این قاعده تا حد فراوانی تکلیف بحث را در وجوب سابق و بلکه دیگر اقسام ضرورت علیّی روشن می‌کند. موافقان ضرورت علیّی ترجیح بدون مرجح را به شدت انکار کرده و آن را مستلزم ترجیح بدون مرجح و در نتیجه انکار اصل علیّیت دانسته‌اند. در نقطه مقابل منکران ضرورت علیّی باید این مطلب را تبیین کنند که چگونه انکار ضرورت علیّی به انکار ترجیح بدون مرجح نمی‌انجامد. بنابراین لازم است که پیش از ورود به بررسی این استدلال، درباره قاعده ترجیح بدون مرجح بحث کنیم.

امتناع ترجیح بدون مرجح در صورتی تصدیق می‌شود که به قضیه ترجیح بدون مرجح ارجاع داده، و به صورت قیاس زیر بیان شود:

۱. ترجیح بدون مرجح مستلزم ترجیح بدون مرجح است؛

۲. لکن ترجیح بدون مرجح ممتنع است؛

بنابراین ترجیح بدون مرجح نیز ممتنع است.

حقیقت این است که بازگرداندن «ترجیح بدون مرجح» به «ترجیح بدون مرجح» آنچنان‌که در نگاه اولیه به نظر می‌رسد کاری سهل و بی‌مثونه نیست؛ زیرا قاعده «امتناع ترجیح بدون مرجح» دارای مصادیق و شئون پرشماری است که ارجاع برخی از آنها به «ترجیح بدون مرجح»، نه تنها بدیهی نیست بلکه اقامه استدلال بر آن با مشکل جدی روبه‌روست.

ترجیح بدون مرجح در معانی و شئون زیر به کار برده می‌شود:

۱. اینکه ممکن (که نسبت متساوی با وجود و عدم دارد) بدون علت تامه محقق شود. این معنا از ترجیح بدون مرجح، به واسطه اصل علیت که یک اصل بدیهی اولی است ابطال می‌شود. در این معنا، ترجیح بدون مرجح از مصادیق ترجیح بدون مرجح خواهد بود و امتناع آن همانند ترجیح بدون مرجح، مورد بحث و نزاع قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین امتناع این معنا از ترجیح بدون مرجح، یک قضیه فطری بدیهی و یقینی است؛

۲. اینکه ممکن به وسیله چیزی که نسبت ذاتی با آن ممکن ندارد (و نسبت ممکن به آن و غیر آن، نسبتی متساوی است) محقق شود. به عبارت دیگر، ترجیح بدون مرجح در این معنا عبارت است از تحقق شیء ممکن به دنبال چیزی که علت حقیقی آن نیست؛ مانند توهم قایلان به اتفاق درباره شخصی که هنگام کندن زمین برای رسیدن به آب، اتفاقاً به گنج می‌رسد (یعنی رسیدن به گنج از طریق به جز علت حقیقی آن). در این معنا نیز ترجیح بدون مرجح محال است؛ زیرا در حقیقت به معنای اول بازمی‌گردد و از مصادیق ترجیح بدون مرجح خواهد بود. بازگشت این معنا از ترجیح بدون مرجح به ترجیح بدون مرجح نیز بدیهی و بی‌نیاز از عملیات فکری است؛

۳. اینکه ممکن بدون علت فاعلی محقق شود. این معنا ترجیح بدون مرجح، مستلزم تحقق معلول بدون علت تامه است؛ زیرا با انتفای علت فاعلی، علت تامه معلول نیز منتفی خواهد شد. ترجیح بدون مرجح در این معنا نیز مانند معنای اول و دوم محال بوده، و از مصادیق ترجیح بدون مرجح است. بازگشت این معنا به ترجیح بدون مرجح نیز بدیهی و بی‌نیاز از کسب و نظر است؛

۴. اینکه معلول بدون علت غایی ایجاد شود. مصداق مرجح در این معنا، علت غایی است. این معنا از ترجیح بدون مرجح، کانون نزاع قایلان به علت غایی و منکران آن واقع شده است. نقطه محوری نزاع، این مطلب است که آیا این معنا از ترجیح بدون مرجح (انکار علت غایی) به انکار علت فاعلی و در نتیجه به انکار اصل علیت و ترجیح بدون مرجح می‌انجامد یا خیر؟ بررسی درستی یا نادرستی استدلال‌هایی که بر امتناع این معنا از ترجیح بدون مرجح اقامه شده است، خارج از بحث این مقاله است و باید در مباحث علت غایی انجام شود؛

۵. اینکه فاعل مختار از میان جانب فعل یا ترک فعل واحد، یکی از دو طرف را ترجیح دهد و انتخاب کند، و یا اینکه از میان یکی از دو فعل ناسازگار، انجام یکی را برگزیند بدون اینکه انتخاب یکی از دو طرف مرجح غایی داشته باشد. این معنا از ترجیح بدون مرجح در جایی به کار می‌رود که فاعل دست‌کم دو نوع گرایش متضاد و متزاحم داشته باشد. به عبارت دیگر، ترجیح بدون مرجح در اینجا به معنای انتخاب یکی از دو طرف، بدون علت غایی است. تفاوت این معنا با معنای پیشین این است که معنای قبلی علت غایی، مستلزم انتخاب و گزینش فعل با وجود امیال متضاد نیست، درحالی‌که در این معنا چنین قیدی اخذ شده است؛ لذا معنای اول از حوزه علت غایی درباره ذات باری تعالی و مجردات تام می‌تواند مطرح شود، اما معنای دوم، به اعتقاد جمهور حکما درباره واجب تعالی و مجردات تام نمی‌تواند مطرح گردد؛ چراکه مستلزم تغیر و انفعال در وجود مقدس باری تعالی و مجردات تام است. در این نگاه از لحاظ مصداقی، نسبت معنای پیشین با معنای فعلی، عموم و خصوص مطلق است. در معنای فعلی نیز همانند معنای پیشین، نقطه محوری نزاع این است که آیا این معنا از ترجیح بدون مرجح مستلزم انکار علت فاعلی و به دنبال آن مستلزم انکار اصل علیت است یا خیر؟

۶. اینکه فاعل مختار برای انجام اصل فعل از علت غایی برخوردار است، لکن برای انتخاب و ترجیح یکی از مصداقی بر مصداقی دیگر ترجیحی وجود ندارد؛ مانند شخص گرسنه‌ای که در مقابل دو قرص نان قرار دارد و تنها غرض او تناول یکی از آن دو برای نجات از رنج گرسنگی است. چنین شخصی اگرچه در اصل فعل خوردن دارای مرجح غایی است، اختصاص یکی از دو قرص نان به عمل خوردن بدون مرجح خواهد بود. در این معنا نیز (همانند دو معنای پیشین) نقطه محوری نزاع این است که آیا این معنا از ترجیح بدون مرجح مستلزم انکار علت فاعلی و به دنبال آن مستلزم انکار اصل علیت و ترجیح بدون مرجح است یا خیر؟

۱-۱-۱. استدلال حکیم سبزواری

ملاهادی سبزواری بر امتناع این معنا از ترجیح بدون مرجح، استدلالی اقامه کرده که می‌توان آن را

به صورت منطقی، چنین تقریر کرد:

۱. کسی که یکی از دو ظرف آب را (برای مثال) بدون علت غایی انتخاب می‌کند و آن آب را می‌نوشد در حقیقت دو کار انجام داده است: یکی نوشیدن آب و دیگری گزینش و ترجیح یکی از دو ظرف؛

۲. فاعل این گزینش و ترجیح نمی‌تواند خود اراده باشد؛ زیرا تعلق اراده به هر دو طرف ممکن است؛

۳. اگر اراده به وسیله مرجح دیگری غیر از اراده به فعل تعلق گرفته باشد، آن ترجیح دیگر هم فعلی از افعال است و برای موجود شدن به ترجیح دیگری نیاز خواهد داشت تا پاسخ‌گوی این پرسش باشد که چرا فاعل، ترجیح نوشیدن این ظرف آب را بر ترجیح نوشیدن ظرف آب دیگر ترجیح داد؟ تعدد و تكثر ترجیح‌ها و مطرح شدن پرسش مزبور درباره هر یک از آنها، موجب تشکیل سلسله‌ای از ترجیح می‌شود که تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت؛

۴. اگر یکی از دو ترجیح بدون مرجح دیگر ترجیح داده شود، فعلی بدون فاعل و کاری بدون علت انجام شده است.

نتیجه: ترجیح بدون مرجح، به ترجیح بدون مرجح و انجام یک فعل بدون علت تام می‌انجامد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۳۴ و ۲۶۰).

۲-۱-۶-۱. بررسی استدلال حکیم سبزواری

مقدمه سوم استدلال ممنوع است؛ زیرا ترجیح یا همان تعلق اراده به مراد، به وسیله ترجیح و اراده‌ای دیگر موجود نمی‌شود تا به تکرار پرسش و لازم آمدن محذور تسلسل بینجامد؛ بلکه نفس با احاطه و سلطنتی که بر افعال جوانحی خود دارد، با قدرت فاعلیت و خلاقیت خود به نحو فاعل بالتجلی، موجب تحقق اراده در صحنه نفس می‌شود، بدون اینکه اراده به منزله فعل جوانحی نفس، مسبوق به اراده و ترجیح دیگر باشد. در این صورت است که سلسله پرسش از

علت فاعلی برای ترجیح اراده یک طرف فعل بر اراده طرف دیگر، با فاعلیت بالتجلی نفس نسبت به اراده قطع می‌شود. بنابراین مرجح ترجیح یک طرف فعل بر طرف دیگر آن، فعلی از افعال فاعل نیست تا خود مرجحی دیگر طلب کند؛ بلکه نفس فاعل است که به نحو فاعل بالتجلی، اراده‌ای که متعلق به یکی از دو طرف فعل است ایجاد می‌کند بدون اینکه برای این ایجاد اراده نیاز به مرجح فاعلی دیگری داشته باشد.

ممکن است اشکال شود که نفس فاعل به خودی خود مرجح نیست؛ وقتی که فاعل مرید در برابر دو فعل جوانحی (اراده یک طرف فعل و اراده طرف دیگر فعل) قرار می‌گیرد که هر دو متساوی باشند و مرجحی برای ترجیح یکی از آنها موجود نباشد، فاعل بدون سبب هرگز نمی‌تواند یکی از دو اراده را بر دیگری ترجیح دهد. اگر سبب و عامل خارجی نباشد، هر امری که برای خلق اراده و تعلق آن به یکی از دو شیء مساوی مفروض باشد، در تعلق آن به طرف دیگر هم حضور دارد و به این ترتیب راهی برای تحقق ربط و پیوند ضروری اراده به یکی از دو طرف باقی نمی‌ماند (همان، ص ۲۶۱؛ جوادی آملی، ۱۳۷۶، بخش چهارم از جلد دوم، ص ۲۹۰).

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم اگر مستشکل به دنبال علت فاعلی خلق اراده و تعلق آن به یکی از دو طرف است، در این صورت پرسش با منتهی شدن به فاعلیت بالتجلی نفس قطع می‌شود و اگر مستشکل در پی مرجح غایی برای انتخاب یکی از دو طرف است، هنوز ضرورت وجود مرجح غایی اثبات نشده تا پاسخ به این پرسش لازم باشد. بنابراین مستشکل در حقیقت همان مدعای اولیه خود را به منزله اشکال بر مرجحیت اراده مطرح کرده است و این چیزی جز مصادره به مطلوب نیست.

این مطلب نشان می‌دهد که صدرالمتألهین و دیگر کسانی که معتقد به امتناع ترجیح بدون مرجح هستند، پیش از اقامه دلیل بر امتناع ترجیح بدون مرجح، قاعده ضرورت سابق را به منزله یک اصل مسلم و مبرهن در ذهن دارند و به همین سبب، مرجح بودن نفس را برای ایجاد اراده یکی از دو طرف فعل بسنده نمی‌دانند؛ چرا که به زعم آنها، رابطه نفس و این اراده، به حد ضرورت نرسیده است.

ساحت هفتم از ترجیح بدون مرجح

با فرض قبول و تمامیت امتناع ترجیح بدون مرجح در همه ساحت‌های پیشین، نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که تحقق شخص فعل نیازمند وجود مرجح فاعلی و غایی است؛ لکن این مطلب که پس از تحقق تمام عوامل و مرجحات فاعلی و غایی، تحقق فعل ضرورت می‌یابد و جانب تحقق فعل بر عدم تحقق آن ضرورتاً رجحان پیدا می‌کند، یا اینکه در عین حال که مرجحات فاعلی و غایی تحقق دارند، ممکن است شیء محقق نشود و همچنان معدوم باشد، از ساحت‌های پیشین قابل استفاده نیست. اینجاست که ساحت جدیدی از ترجیح بدون مرجح در مقابل ما رخ می‌گشاید که موضوع بحث ما در مبحث ضرورت علی است. با فرض بداهت یا مستدل بودن امتناع ترجیح بدون مرجح در همه شش ساحت پیشین، این ساحت از ترجیح بدون مرجح اثبات نمی‌شود و برای اثبات امتناع آن باید استدلالی اقامه کرد که این ساحت از ترجیح بدون مرجح را به یکی از ساحت‌های پیشین که امتناعش اثبات شده بازگرداند. با توجه به این نکته لازم است به اصل بحث برگردیم و دلیل پنجمی را که بر ضرورت سابق اقامه شده بررسی کنیم.

حاصل استدلال این بود که اگر هم صدور معلول از علت تامه و هم عدم صدور آن جایز باشد، صدور معلول از علت تامه مستلزم امر محال یعنی ترجیح بدون مرجح خواهد بود. با توجه به مباحثی که درباره قاعده امتناع ترجیح بدون مرجح بیان شد، روشن می‌شود که استدلال یادشده مصادره به مطلوب است و مدعای قائلان به ضرورت سابق را اثبات نمی‌کند.

توضیح مطلب این است که تحقق ممکن اگر هم صدورش از علت تامه جایز باشد و هم عدم صدورش، مستلزم ساحت هفتم ترجیح بدون مرجح است که جز ادله مخدوشی که بر ضرورت علی اقامه شده و آنها را نقد کردیم، دلیل دیگری بر امتناعش اقامه نشده است.

بازگشت این ساحت جدید، به ترجیح بدون مرجح، همان بحثی است که با عنوان ضرورت علی، موضوع بحث ماست. بنابراین استفاده از آن به منزله استدلال بر مسئله، چیزی جز مصادره به مطلوب نخواهد بود.

۱-۲. ادله ضرورت بالقیاس

۱-۲-۱. دلیل اول

این دلیل را ابن‌سینا در فصل اول از مقاله چهارم الهیات شفا (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۵) ارائه، و صدرالمتألهین آن را در حاشیه بر الهیات شفا (صدرالمتألهین، بی‌تا، ص ۱۵۶) تبیین کرده است. این استدلال را می‌توان بدین صورت بیان کرد:

۱. علت بودن ذات علت تامه و تأثیر آن در معلول یا به سبب ذات خودش (لذاته) است و یا مشروط به شرطی است که باید به ذات علت تامه، ضمیمه شود؛
۲. در صورت اول که علت بودن ذات علت تامه و تأثیر آن در معلول لذاته است، عنوان «علیت» از ذات علت تامه انتزاع می‌شود؛
۳. انتزاع عنوان علیت از ذات علت موجب می‌شود تا این عنوان از ذات علت انفکاک پذیر نباشد؛
۴. متضایف بودن عنوان «علیت» با عنوان «معلولیت» موجب می‌شود تا با صدق عنوان «علیت» بر ذات علت تامه، عنوان «معلولیت» نیز بر ذات معلول صادق باشد؛
۵. انفکاک پذیر نبودن عنوان «علیت» از ذات علت موجب می‌شود تا عنوان «معلولیت» و موضوع آن، که ذات معلول است، به صورت وجود دیگری به همراه علت موجود باشند. بنابراین تخلف معلول از ذات علت، ممکن نخواهد بود؛
۶. اما اگر علت بودن ذات علت تامه و تأثیر آن در معلول، به سبب ذات علت نباشد، در این صورت ذات علت برای علت بودن نیازمند انضمام شرط دیگری خواهد بود؛ درحالی‌که چنین چیزی خلف تام بودن علتی است که به منزله علت تامه فرض شده بود؛
۷. با بطلان شق دوم بر اثر لزوم خلف، شق اول که همان امتناع تخلف معلول از علت است، اثبات می‌شود (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۵).

بررسی استدلال

اگر مراد از لذاته بودن علّیت برای ذات علت تامه، این است که ذات علت تامه برای وجود بخشی

به معلول کفایت می‌کند و نیاز به ضمیمه کردن شیء دیگر ندارد، در این صورت مقدمه سوم ممنوع است؛ زیرا از آنجا که علیت از صفات فعل است و با ملاحظه فعل انتزاع می‌شود، انتزاع این صفت از ذات علت منوط به تحقق معلول است. حال اگر با تحقق علت تامه، تحقق معلول ضروری و غیرقابل انفکاک از علت باشد، انتزاع عنوان علّیت یا ثبوت وصف علّیت برای ذات علت هم ضروری و انفکاک‌ناپذیر است، و اگر با تحقق علت تامه و کفایت آن برای وجود معلول، معلول ضروری نباشد، انتزاع عنوان علّیت یا ثبوت وصف علّیت برای ذات علت هم ضروری و انفکاک‌ناپذیر نیست. ملاحظه می‌شود که در این صورت تمامیت استدلال کاملاً منوط به نظریه و جوب تحقق معلول است که کانون نزاع است و استفاده از این مقدمه برای اثبات مطلوب، استدلال را به مغالطه مصادره به مطلوب مبتلا می‌کند.

اما اگر مراد از لذاته بودن وصف علّیت برای ذات علت این است که وصف علّیت برای ذات علت بدون لحاظ غیر، ثابت است و عنوان علّیت از متن ذات علت بدون لحاظ هیچ شیء دیگری انتزاع می‌شود، در این صورت مقدمه اول استدلال ممنوع است؛ زیرا آنچه حقیقتاً باید در تالی این منفصله حقیقیه قرار گیرد، این است که تأثیر علت در معلول لذاته نباشد؛ آن‌گاه این لذاته نبودن وصف علّیت، دو مصداق می‌تواند داشته باشد: یکی اینکه علت برای تأثیر در وجود معلول به چیزی نیاز داشته باشد، و دیگر اینکه برای تأثیر در معلول به چیزی دیگری نیاز نداشته باشد و با این حال به سبب سلطنت ذاتی علت، وصف تأثیر و علّیت برای ذات علت ثابت نباشد؛ بلکه پس از تحقق معلول آن هم به منزله صفت فعل (نه صفت ذات) این وصف برای علت ثابت باشد. در این صورت منکران ضرورت علی می‌توانند شق دوم مقدمه اول را برگزینند و بگویند تأثیر علت در معلول، لذاته نیست، لکن مقدمه ششم استدلال ممنوع است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، لازمه لذاته نبودن وصف علّیت برای ذات علت تامه، این نیست که تأثیر علت تامه نیازمند ضم ضمیمه باشد. شخص استدلال‌کننده از آغاز ضرورت علی و انفکاک‌ناپذیری معلول از علت را مفروض گرفته و سپس لذاته نبودن وصف علّیت را در احتیاج علت تامه به ضمیمه منحصر کرده است، و این طریقه استدلال چیزی جز مغالطه مصادره به مطلوب نیست.

۱-۲-۲. دلیل دوم

برهان دوم را علامه طباطبائی مطرح ساخته و بیان منطقی آن بدین صورت است:

۱. اگر در مقایسه با علت تامه، معلول واجب نباشد، عدم معلول با وجود علت تامه جایز خواهد بود؛

۲. اما تالی باطل است؛ زیرا اگر عدم معلول با وجود علت تامه جایز باشد، این فرض از دو حال خارج نخواهد بود: یا علت عدم معلول متحقق است و یا متحقق نیست؛

۳. اگر علت عدم معلول در حال وجود علت تامه متحقق باشد، جمع نقیضین لازم می‌آید؛ زیرا

۴. علت عدم معلول منحصر در «عدم علت تامه وجود» است؛

۵. اگر علت عدم معلول در حال وجود علت تامه متحقق نباشد، لازم می‌آید که معلول بدون

علت جایز باشد؛

بنابراین اگر با تحقق علت تامه وجود معلول واجب بالغیر نباشد، یا اجتماع نقیضین لازم می‌آید و یا جواز معلول بدون علت؛

۶. اما هر دو قسم تالی محال است.

در نتیجه مقدم هم محال خواهد بود. بنابراین با تحقق علت تامه، وجود معلول واجب خواهد

بود (طباطبائی، ۱۳۲۰ق، فصل سوم از مرحله هشتم، ص ۲۰۵).

بررسی استدلال

مقدمه چهارم استدلال ممنوع است؛ زیرا انحصار علت عدم در عدم علت تامه وجود مطلبی است که پس از اثبات ضرورت علی می‌توان به آن معتقد شد؛ وگرنه فیلسوفان منکر ضرورت علی به این مطلب اعتقاد دارند که علت تامه مختار با اختیاری که عین ذات اوست، هم می‌تواند فعل را ایجاد کند و هم می‌تواند آن را ایجاد نکند. بنابراین استدلال به وسیله این مقدمه (که از فروع ضرورت علی و متأخر از آن است) برای اثبات ضرورت علی، مغالطه مصادره به مطلوب است (همان، ج ۳، ص ۶۱۶).

۳-۲-۱. دلیل سوم

آیت‌الله مصباح ضرورت معلول را، از اعراض تحلیلی و ذاتی علت تامه می‌داند؛ به گونه‌ای که از تحلیل مفهوم علت تامه، می‌توان ضرورت وجود معلول را به دست آورد. تبیین منطقی استدلال چنین است:

۱. علت تامه، علتی است که برای تحقق معلول کفایت می‌کند و وجود معلول متوقف بر چیز دیگری جز آن نیست؛
۲. فرض اینکه معلول تحقق نیابد، به این معناست که وجودش نیازمند چیز دیگری است. بنابراین فرض عدم تحقق معلول هنگام تحقق علت تامه، مستلزم خلف در تام بودن علت تامه است (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۷).

بررسی استدلال

پیش‌تر این مطلب را به تفصیل بیان کردیم که علت تامه جامع همه اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست؛ به گونه‌ای که ممکن برای موجود شدن به چیزی غیر از آنها نیاز ندارد. بسیار روشن است که قید ضرورت یافتن معلول در معنای علت تامه به منزله ذاتی باب ایساغوجی اخذ نشده است و استدلال‌کننده محترم نیز چنین ادعایی نکرده است؛ اما آیا می‌توان از تحلیل این تعریف، ضرورت تحقق معلول را به منزله یک عرضی لازم جدانشدنی که ذاتی باب برهان است به دست آورد؟ در این استدلال ادعا شده است که قید احتیاج نداشتن معلول به چیزی جز علت تامه، موجب می‌شود تا تحقق معلول پس از تحقق علت تامه ضروری باشد؛ چراکه در غیر این صورت معلول برای موجود شدن به چیزی غیر از علت تامه نیاز خواهد داشت.

با این حال این استنتاج صحیح نیست و مقدمه دوم استدلال ممنوع است؛ زیرا موجود نشدن معلول منحصر در این نیست که برای موجود شدن به چیز دیگری علاوه بر علت تامه محتاج است، بلکه جای این احتمال نیز هست که موجود نشدن معلول، مستند به سلطنت ذاتی فاعل باشد؛ در این صورت است که اگر معلول موجود شود، وجود آن مستند به وجود علت تامه و

سلطنت آن است و اگر موجود نشود، عدم تحقق معلول مستند به سلطنت ذاتی علت تامه خواهد بود که این سلطنت، عین ذات علت است؛ نه اینکه امر ضمیمه‌ای باشد تا در نتیجه خارج از محدوده علت تامه قلمداد شود.

آری، اگر ما پیش از استدلال قایل به ضرورت یافتن معلول باشیم، در این صورت موجود نشدن معلول منحصر در تمام نبودن علت تامه خواهد بود؛ اما در این صورت استدلال گرفتار مغالطه مصادره به مطلوب خواهد شد.

اشکال: اختیار و اراده فاعل از مقدمات فعل اختیاری و از اجزای علت تامه است و بدون این خواستن، در حقیقت آنچه به منزله علت تامه فرض کرده‌ایم، علت تامه نخواهد بود.

پاسخ: اراده دارای معانی گوناگونی است و در بحث کنونی مراد از اختیار و اراده، اختیار و اراده ذاتی است که عین ذات فاعل خواهد بود، نه اراده‌ای که فعلی از افعال اوست. لذا این اختیار و اراده ذاتی که نوعی سلطنت فاعل بر فعل است، همیشه به همراه ذات فاعل وجود دارد و مدعای فیلسوف منکر ضرورت علی این است که پس از تحقق علت تامه، با وجود کافی بودن این علت برای تأمین همه نیازهای معلول، به سبب همین اختیار و اراده ذاتی، تحقق ممکن ضروری نبوده، بلکه ممکن خواهد بود.

۲. انکار ضرورت علی از طریق تعلق اراده به صورت ذهنی

آنچه گذشت توضیح و نقد مهم‌ترین ادله‌ای بود که برای اثبات ضرورت علی بیان شده است. در پایان مقاله یکی از ادله‌ای را که می‌توان برای انکار ضرورت علی اقامه کرد، ارائه می‌کنیم. منکران ضرورت علی تاکنون این دلیل را به کار نگرفته‌اند. بیان منطقی استدلال بدین شرح است:

۱. برای تحقق فعلی از افعال اختیاری انسان، پس از فراهم شدن شرایط لازم، اراده او جزء اخیر علت تامه است؛

۲. اراده زاید بر ذات، به صورت و مفهوم ذهنی شیء تعلق می‌گیرد نه به وجود خارجی آن؛ چراکه در این صورت لازم می‌آید تا اراده، پس از تحقق شیء به آن تعلق بگیرد، درحالی‌که چنین چیزی محال است.

۳. صورت و مفهوم شیء هر قدر با عوارض و قیود متعدد همراه باشد، بر بیش از یک شخص انطباق پذیر خواهد بود؛

۴. این مطلب که متعلق اراده پس از تحقق علت تامه بر بیش از یک شخص انطباق پذیر است، نشان دهنده آن است که در افعال اختیاری انسان (که فعل با اراده زاید بر ذات محقق می شود)، پس از تحقق جزء اخیر علت تامه، ایجاد یک شخص معین ضروری نیست و ایجاد هر طرف نسبت به فاعل انسانی، ترجیح بدون مرجح است.

نتیجه: تعلق اراده به مراد بالذات که همان صورت ذهنی است، ملازم بانکار ضرورت علی است. اشکال: اگرچه صورت ذهنی از این جهت که صورت ذهنی است، مفهومی کلی است، از جهت اتصال حسی با خارج، جزئی و ممتنع الصدق بر کثیرین است و اراده به همین مفهوم حسی مرتبط با خارج تعلق می گیرد.

پاسخ: هنگام تعلق اراده به متعلق آن، هنوز متعلق اراده در خارج موجود نشده تا صورت ذهنی از طریق حس به آن متصل شود و به این اعتبار جزئی باشد. بنابراین متعلق اراده هنگام تعلق اراده به آن، در هر حال کلی است و ترجیح بدون مرجح در هر حال لازم می آید. برای مثال هنگامی که یک لیوان در مقابل انسان قرار دارد، مفهوم «این لیوان» به سبب اتصال حس با لیوان خارجی جزئی است؛ لکن مفهوم «برداشتن این لیوان» که هنوز در خارج محقق نشده، مفهومی کلی است که می تواند مصادیق پرشماری داشته باشد.

نتیجه گیری

۱. مهم ترین ادله ای که برای اثبات ضرورت علی اقامه شده اند، از اثبات مطلوب خود ناتوان اند. بیشتر این ادله گرفتار مغالطه مصادره به مطلوب اند و در آنها شخص استدلال کننده پیش از اقامه استدلال، ناخودآگاه ضرورت علی را مفروض پنداشته است. با تبیین این ادله و نقد آنها می توان دیگر ادله ضرورت علی را، که مجال ذکرشان در این مقاله نبود، نقد و بررسی کرد؛

۲. از تعلق اراده به صورت ذهنی و کلی بودن مراد بالذات، می توان دریافت که پس از تحقق جزء اخیر علت تامه، ایجاد یک شخص معین ضروری نیست.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، *الشفاء - الإلهيات*، تصحیح سعید زائد، قم، بی تا.
- ، ۱۹۸۰، *عیون الحکمة*، مقدمه و تحقیق عبدالرحمن بدوی، چ دوم، بیروت، دارالقلم.
- ، ۱۳۷۹، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش پیرزوه، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۶، *رحیق مختوم* (شرح حکمت متعالیه)، قم، اسراء.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۳ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح، مقدمه، تحقیق و تعلیقات حسن حسن زاده آملی، چ چهارم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- شیرازی، قطب الدین، ۱۴۳۰ق، *شرح حکمة الاشراق*، به انضمام تعلیقات صدرالمتألهین، تهران، حکمت.
- صدرالمتألهین، ۱۹۸۰، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ، بی تا، *الحاشیة علی الهیات الشفاء*، قم، بیدار.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۲۰ق، *نهاية الحکمة*، تصحیح و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، چ پانزدهم، قم، جامعه مدرسین.
- ، ۱۴۲۰ق، *بداية الحکمة*، تحقیق و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، چ هفدهم، قم، جامعه مدرسین.
- علوی عاملی، میراحمد، ۱۳۷۶، *شرح کتاب القیسات*، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۸، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۰، *شرح الهیات الشفاء*، قم، کنگره بزرگداشت محققان نراقی.